

## نظریه

## موازنه قوا

هوشمند میرفخرایی

هدف از نوشته‌ای که پیش رو دارید، بررسی اصلی‌ترین مبانی نظریات موازنه قواست که محققاً قدیمی‌ترین و شاید منسجم‌ترین تئوری در شاخه روابط بین‌الملل از علوم سیاسی است. در این راه و از لحاظ تئوری، خود را محدود به پاسخگویی به پرسشهای زیر می‌کنیم:

— ساختار سیستم بین‌المللی چگونه است و مهمترین نتایج حاصله از آن کدامند؟

— چه الزامی وجود دارد که «ساخت» سیستم سیاسی بین‌المللی را بدون مراجعه و دستیازی به فعل و انفعالات و رفتارهای سیاسی «بازیگران» آن، مورد بررسی قرار دهیم؟

— آیا قصد و نیت واحدهای سیاسی در برقراری موازنه قوا مؤثر است؟ و اگر نه، چرا مقاصد و نیت بازیگران نمی‌تواند توضیح‌دهنده کامل نتایجی باشد که از اعمال آنها حاصل شده است؟

در ابتدا تعریفی از موازنه قوا به دست می‌دهیم. توازن قوا را «سیستمی از اتحاد قدرتها» می‌دانند که در آن «صلح و امنیت ممکن است از طریق برابری [نسبی] قدرت میان دو بلوک رقیب برقرار گردد. کشورهای دخیل در سیستم موازنه قوا به اتحاد با ممالک دوست متوسل می‌شوند تا ضمن حفاظت از خود، موقعیت قدرتی بهتری [در قیاس با دیگران] به دست آورند»<sup>۱</sup>. چنین تعریفی از موازنه قوا نشان از بارزترین مثال تاریخی آن دارد. به عبارت دیگر، «سیستم»<sup>۲</sup> موازنه قوا مشخصاً به «پدیده تاریخی سیاست در اروپای مدرن» بویژه در قرن نوزدهم اطلاق می‌گردد، که به نوبه خود از مجموعه‌ای از چندین سیستم اتحادی میان دول معظم آن قاره تشکیل شده بود.<sup>۳</sup>

موازنه قوا در چارچوب نظام فراگیری که آن را «سیستم بین‌المللی» می‌خوانند،

صورت می‌گیرد. این سیستم متشکل از کشورها، واحدهای سیاسی، و به کلام دیگر، کلیه «بازیگران» صحنه بین‌المللی بوده، عمده‌ترین خصوصیت آن، چگونگی تشکل این واحدها یا ساختار سیستم بین‌المللی است. منظور از ساخت سیستم بین‌المللی، «الگوی کلی قدرت، تسلط و نفوذ» در میان واحدهای تشکیل دهنده آن است.<sup>۴</sup> شاید مناسبترین زمان برای درک ابعاد چنین ساختی، آن هنگام است که سیستم بین‌المللی دستخوش تغییرات شدیدی شده باشد. جابه‌جایی ترکیبات قدرتی، تغییر در میزان همبستگی بلوکهای سیاسی - امنیتی و یا ظهور قدرتهای بزرگ جدید، فرصتها و ریسکهای جدیدی را در روابط کشورها با یکدیگر به وجود می‌آورد. اهمیت ساختار سیستم بین‌المللی در نفوذی است که بر تمایلات کلی در سیاستهای برون‌مرزی بازیگران صحنه بین‌المللی گذاشته، و با به وجود آوردن موانع و محدودیتهایی، از آزادی عمل این واحدها در سیاست خارجیشان می‌کاهد. نحوه تقرب ما به پدیده موازنه قوا، دقیقاً در همین راستا قرار دارد.

ساخت سیستم بین‌المللی، یا همان «الگوی کلی قدرت، تسلط و نفوذ»، که حاکم بر روابط واحدهای تشکیل دهنده آن است، را ساختی آنارشیک یا «هرج و مرج گونه» می‌خوانند، که به معنای فقدان قدرت مرکزی در این سیستم است.<sup>۵</sup> در سیستم بین‌المللی کنونی، «هر واحدی مسئول حفظ موجودیت خود است»؛ زیرا مرکزی واحد که مورد احترام یا توافق (اجباری یا اختیاری) واحدهای عضو، در مورد احقاق حق قدرتمندان اعضا باشد، وجود ندارد. ساخت «هرج و مرج گونه» سیستم بین‌المللی، واحدهای سیاسی تشکیل دهنده آن را وادار می‌کند تا با اختصاص بخشی از منابع محدودشان در جهت به وجود آوردن و آماده‌نگاهداشتن نیروهایی مسلح، برای حفظ موجودیتشان در ابتدا تنها به قابلیت‌های دفاعی خود متکی باشند.<sup>۶</sup> از این رو گاه مفهوم «نظام خود - کمکی»<sup>۷</sup> را به عنوان مترادف برای سیستم سیاسی بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌دهند.<sup>۸</sup>

از چشم انداز تئوری، موازنه قوا عمده‌ترین فرایندی است که در چارچوب سیستمی هرج و مرج گونه صورت می‌پذیرد. تأکید تئوری موازنه قوا بر این است که نحوه تشکل و دینامیسم سیستم بین‌المللی از عوامل مؤثر و تعیین کننده در نتایج حاصله از سیاست خارجی یک کشور است. همان‌طور که ذکر شد، این درست همان چیزی است که هسته مرکزی بینش تئوریک ما به موضوع این نوشته را تشکیل می‌دهد. لذا فرض بر این است که تحركات برون‌مرزی یک واحد سیاسی، بیشتر متأثر از ساختار و پویایی سیستم بین‌المللی است تا نتیجه خواست رهبران آن واحدها. به بیان دیگر، بر مبنای

چنین انگاره‌ای، صرف نظر از ایدئولوژی، شکل حکومت، خصوصیات رهبران و...، واحدهای تشکیل دهنده سیستم سیاسی، در موقعیتهای یکسان، رفتاری مشابه از خود بروز می دهند.

البته اشتباه است اگر در پی برقراری روابط مستقیم «علت و معلولی» بین سیستم بین المللی و رفتار عناصر تشکیل دهنده آن برآییم. پدیده‌های سیاسی در روابط بین الملل همانند جنگ، بحران، اتحاد و...، ضرورتاً زائیده نظام بین المللی نیستند. بعلاوه، با تأکید بر این تئوری، قصد نفی سایر نظریات در سیاست بین الملل را نداریم. علت تأکید بر آن این است که، به زعم ما، منطقیترین توضیح نظری شکل گیری پدیده و فرایند موازنه قوا را می توان با توسل به نتایج حاصل از ساخت آنارشیک سیستم بین المللی به دست داد. این توضیح زمانی دارای اعتباری بیشتر خواهد بود که آن را با تئوریزه کردن، توصیف و توضیح (حتی الامکان همه جانبه) نحوه تصمیم گیری مقامات مسئول حکومت دولتها در مورد مسائل سیاست خارجی کشورشان تکمیل کنیم<sup>۱</sup>. همین جا باید گفت که ما به این مقوله اخیر وارد نمی شویم و همان طور که گفتیم، توجهمان را بر اثر ساختار سیستم بین المللی بر پویایی فرایند موازنه قوا متمرکز خواهیم کرد.

سیستم بین المللی، به دلیل ساخت «هرج و مرج گونه» اش، قادر به تضمین موجودیت واحدهای تشکیل دهنده خود نیست؛ لذا از لحاظ نظری، «دفاع از خود قهرآمیز» رانمی توان در عداد آلترناتیوهای یک واحد سیاسی به شمار آورد. این امر ارتباطی با ایدئولوژی، منابع و نحوه تشکل قدرت سیاسی در داخل، میزان پیشرفتگی یا عقب افتادگی اقتصادی و یا حتی ژئوپلتیک یک کشور ندارد. مهمترین پیامد چنین استنتاجی این است که مقاصد و نیات (صریحاً یا تلویحاً اعلام شده) واحدهای سیاسی نمی توانند توضیح دهنده کامل نتایجی باشند که از اعمال آنها حاصل شده است. بدین ترتیب و به لحاظ نظری، نوعی تمایل «خود به خود» در جهت گیریهای واحدهای سیاسی در سیاستهای برون مرزیشان به سمت برقراری موازنه قوا وجود دارد که ناشی از ساختار سیستم بین المللی است.<sup>۱۰</sup>

تشریح و توضیح این تمایل اتوماتیک در سیاست خارجی کشورها به سمت توازن قدرت، اساساً از طریق نحوه تقرب «واقع گرایانه» به روابط بین الملل امکان پذیر است که به نوبه خود در چارچوب تئوریهای «سیاست قدرت» (یا سیاست «معطوف به قدرت») بیان می گردد. انگاره اصلی این تئوریهای این است که کلیه تحرکات در حکومت دولتها با هدف افزایش قدرتشان (و به منظور حفظ و افزایش منافعشان) انجام

می شود. این مبارزه برای قدرت در سطح بین المللی در چارچوب سیستمی که ساخت هرج و مرج گونه دارد، صورت می گیرد<sup>۱۱</sup>. موازنه قوا بتحقیق عمده ترین پدیده ای است که از اثر ساخت آنارشیکی سیستم بین المللی بر رفتارها و تحرکات برون مرزی واحدهای سیاسی حاصل می شود؛ حتی اگر تمامی آنها تمایلی به برقراری توازن قوا نداشته باشند.<sup>۱۲</sup>

حال ببینیم که چگونه رفتارهای عمدتاً خارجی کشورها در چارچوب سیستم بین المللی کنونی موجب برقراری موازنه قوا می شود. این کار مستلزم بررسی دو مفهوم بنیادی مؤثر در این فرایند است:

#### الف) تصمیم گیری «عقلایی»\*

یکی از انگاره های اصلی در نظریه موازنه قوا، عقلایی بودن تصمیمات متخذه در سیاست خارجی یک واحد سیاسی است. در تمام شاخه های علوم انسانی، همچون جامعه شناسی، تاریخ، اقتصاد، انسان شناسی، روانشناسی و...، به این مفهوم منتهی با تعابیری گوناگون برمی خوریم. اما تعریف کلی نیز از آن وجود دارد که عبارت است از «محاسبه ای کارآمد از رابطه بین اهداف و وسایل». به عبارت دیگر و از دید تئوری، هنگامی اندیشه یا عمل فردی را «عقلایی» به حساب می آوریم که فرایند تصمیم گیری او به ترتیب از تمامی مراحل زیر عبور نماید:

اول، فرد تصمیم گیرنده می باید به تمام جوانب ممکن اهداف و مقاصد خود و درجه «اهمیت نسبی» آنها واقف باشد.

دوم، بتواند تقدم آلترناتیو هایی که برای تحصیل آن اهداف تعیین نموده و یا پیش رو دارد را در رابطه با «مضار» و «منافع» هر کدام از آنها دقیقاً معین نماید.

سوم، آن راهی را انتخاب کند که «منافع» او را در کل به حداکثر برساند.

البته نمی گوییم که همه، همیشه و در همه حال، عقلایی محاسبه کرده و تصمیم می گیرند<sup>۱۳</sup>. اما برای بحث تئوریک در خصوص آلترناتیو های یک فرد، راهی نداریم جز اینکه فرایند تصمیم گیری او را عقلایی فرض کنیم. اگر فرض را بر

\* rational

غیرعقلایی بودن فرد یا افراد تصمیم گیرنده بگذاریم، با آنچنان طیف وسیعی از رفتارهای فردی و جمعی عمدتاً نامربوط مواجه می شویم که بررسی آن عملاً غیرممکن است. بعلاوه هیچگاه نمی توان اطمینان کامل داشت که برداشت صحیحی از «سیستم ارزشی» طرف مقابل، میزان و چگونگی اطلاعات دریافتی، و نحوه محاسبه آنها داشته باشیم. و در آخر، چه دلیلی بهتر از اینکه هیچکس خواستار «زیان» خود نیست.

#### ب) مسئله «برداشت»\*

مسئله «برداشت» عبارت از این است که عملکرد افراد براساس «برداشت» آنها از «واقعیات» است. هیچ کس نمی تواند بر مبنای خود واقعیت تصمیم بگیرد؛ بلکه این فرایند متکی بر «برداشت» فرد از دنیای خارج از ذهن است. این عبارات به همان اندازه که ساده جلوه می کنند، اهمیت دارند. به عبارت دیگر ممکن است فرد یا افراد تصمیم گیرنده در یک پروسه «عقلایی» به سبک و سنگین کردن مضار و منافع تصمیمی پردازند، درحالی که «برداشت» آنها از دنیای خارج فاصله زیادی با «واقعیات» دارد. یکی از عوامل ایجاد (یا به کلام بهتر، بیشتر کردن) این شکاف، تغذیه فرد تصمیم گیرنده با «داده‌ها» و اطلاعات نادرست است. اما صرف ارائه اطلاعات «درست» (و نزدیک به «واقع») این شکاف را پر نمی کند. همانند هر فرد دیگر، تصمیم گیرنده هم به کلامی زندانی «نظام ارزشی» خود است<sup>۱۴</sup>. بدین شکل بسیار محتمل است که زمانی که داده‌های «صحیح» در تضاد مستقیم با سیستم ارزشی فرد تصمیم گیرنده درآیند، یا از طرف او دست کم گرفته شوند و یا اساساً مورد قبول قرار نگیرند. این یکی از مهمترین پارامترهای «اشتباه محاسبه» است. به هر حال و از دید نظری، نتیجه فرایند «عقلایی» تصمیم گیری مبتنی بر برداشتی دور از واقعیت، حداقل، خلاف انتظار تصمیم گیرنده است.<sup>۱۵</sup>

بویژه در روابط بین الملل، رابطه بین تصمیم گیری عقلایی و مسئله برداشت، به اندازه هرکدام از این مفاهیم حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، در یک رابطه دو سویه، ممکن است به دلیل عدم آشنایی طرف مقابل با «سیستم ارزشی» طرف دیگر، از چشم انداز اولی تصمیمات و عملکردهای دومی غیرعقلایی جنوه کند. در این حالت درک گفته‌ها، نوشته‌ها، یا عملکردهای یکی برای طرف دیگر مشکل است. از دید تئوری،

\* Perception

امکان نزدیک کردن نظامهای ارزشی متفاوت در کوتاه‌مدت وجود ندارد. البته دو طرف می‌توانند کوشش کنند تا فهم بیشتری از سیستم ارزشی طرف مقابلشان به دست آورند؛ ولی این شاید تنها بخش کوچکی از مشکل را برطرف کند. فرض کنیم دو طرف (که بنا بر تعریف، منافع متضاد دارند) به درک بهتری از تقدمهای ارزشی طرف مقابل نیز دست یابند؛ این تنها کمک می‌کند که تصمیم طرف مقابل را، این بار در چارچوب نظام ارزشی تصمیم‌گیرنده، «عقلایی» ببینند. ولی این تصمیم پیامدهایی دارد که، بنا به فرض ما، به معنی افزایش «منافع» یک طرف است، که در یک رابطه دو سویه تئوریک، کاهش «منافع» دیگری را به دنبال دارد و قاعدتاً با مخالفت طرف مقابل مواجه می‌شود. لذا مهمترین کاری که می‌بایست هر دو طرف انجام دهند، «واقع‌گرایی» است. درست است که هر کدام «وقایع» را با واسطه سیستم ارزشی خود درک می‌کنند، که بنا بر تعریف، همخوانی کامل با درک طرف دیگر ندارد، ولی این شکاف را تا حدودی می‌توان با همان کوشش در جهت فهم بهتر نظام ارزشی طرف مقابل جبران نمود. به این دلیل است که «واقع‌گرایی» را از اساسی‌ترین پیش‌شرطهای هر نوع نگرشی به روابط بین‌الملل به شمار می‌آورند<sup>۱۶</sup>.

در قبل آوردیم که به دلیل ساختار «هرج و مرج گونه» سیستم بین‌المللی، واحدهای سیاسی تشکیل‌دهنده آن ناچار از نگهداری نیروهای مسلح برای حفظ موجودیت خود هستند. اما، در حالی که آمادگی رزمی هر کشور برای «دفاع از خود قهرآمیز» امری عقلایی است، ساختار نظام بین‌المللی باعث می‌شود که مقامات مسئول دولتها نتایجی خلاف آنچه که مورد نظرشان بوده، از این رفتار عقلایی به دست آورند. در یک کلام و از دید تئوری، با (فرض) وجود درک یکسان کشورها از عملکرد سیستم بین‌المللی، به جای آنکه این عمل عقلایی موجب افزایش «منافع» آنها (یعنی احساس امنیت بیشتر) گردد، «به زیان» همه منجر می‌شود. حال بینیم که چگونه رفتارهای عقلایی عمدتاً خارجی کشورها در چارچوب سیستم بین‌المللی کنونی موجب برقراری موازنه قوا می‌شود.

ساختار سیستم بین‌المللی آفریننده پدیده‌ای به نام «معمای امنیت» \* است. این معما را در سطح روابط فردی نیز مطرح کرده، و آن را «معمای زندانی» \*\* خوانده‌اند.

\* «security dilemma»

\*\* «prisoner dilemma»

«معمای زندانی» توضیح دهنده این پدیده است که چگونه حتی زمانی که افراد دست به تصمیم گیری «عقلایی» (آن هم در یک نظام ارزشی مشترک) می زنند، «منافع» حاصله را کمتر از حد انتظار می یابند. «معمای زندانی» را با اشکال متفاوتی از داستان زیر توضیح می دهند:

دو نفر که مشترکاً مرتکب جنایتی شده اند، توسط پلیس دستگیر شده، بلافاصله در اتاقهای بازجویی مجزا قرارداد می شوند. فرض اول قضیه این است که اگر یکی از آن دو به ارتکاب جرم اعتراف نکند، به دلیل کمبود مدارک، دادستان قادر نخواهد بود که هر دو و یا یکی از آنها را به «اشد مجازات» محکوم کند؛ فرض دوم این است که اگر هیچکدام اعتراف نکنند، هر دو به «مجازات سبکی» محکوم خواهند شد؛ و فرض سوم آنکه اگر هر دو اعتراف کنند، «مجازات نه چندان سنگینی» در انتظار آنان است. در حالی که این دوزندانی فاقد ارتباط با یکدیگرند، دادستان معامله ای را به آن دو پیشنهاد می کند: هر کدام که به ارتکاب جرم اعتراف کند، به دلیل کمک به مقامات دولتی آزاد شده، و دیگری به «اشد مجازات» محکوم می گردد. \*

حال، هر دو زندانی دو راه پیش رو دارند: ۱. اعتراف کنند؛ و ۲. اعتراف نکنند. استراتژی مسلط هر کدام «اعتراف کردن» است؛ زیرا باعث افزایش «سود» و کاهش «زیان» می شود، که بنابر تعریف، تصمیمی «عقلایی» است. بدین ترتیب چون آن دو زندانی فاقد ارتباط با یکدیگرند، براساس تصمیمی «عقلایی» اعتراف می کنند. ولی این تصمیم گیری «عقلایی» باعث افزایش «منافع» آنها نمی شود؛ زیرا حال هر دو اعتراف کرده اند و به مجازاتی «نه چندان سنگین» محکوم شده اند؛ در حالی که اگر هیچکدام اعتراف نمی کردند مجازات «سبکی» به آنها تعلق می گرفت. «معمای» در این است که حداکثر نفع مشترک هر دو در عدم اعتراف است؛ حال آنکه هر دو با وجود تصمیم گیری عقلایی، «زیان» بیشتری کرده اند.<sup>۱۷</sup>

در اینجا از سطح مراودات فردی به سطح روابط بین الملل می رویم تا «معمای امنیت» را که در واقع تصویر بزرگ شده «معمای زندانی» است، بررسی کنیم. به یاد بیاورید که «آنارشیزم» را صفت اصلی ساخت سیستم بین المللی کنونی فرض نموده ایم. ساختار «هرج و مرج گونه» نظام بین المللی، آفریننده «معمای امنیت»

۱۷ ترتیب شدت و ضعف مجازاتها از این قرار است: اشد مجازات (شدید)، «نه چندان سنگین» (متوسط) و «سبک» (ضعیف).



است. به عبارت دیگر و در تحلیل نهایی، چون هر واحد سیاسی مسئول حفظ موجودیت و استقلال خود می باشد، کشورها ملزم به اختصاص دادن بخشی از منابع محدود خود جهت تشکیل سازمانی برای اعمال احتمالی خشونت هستند. تا اینجای قضیه و از دید نظری، این سازماندهی صرفاً برای «دفاع» از خود است؛ ولی به چشم سایر کشورها، این اقدامی «تهدیدآمیز» جلوه می کند. به کلام دیگر، این مهم نیست که تنها هدف (هر چند صادقانه) یک کشور از تشکیل یا تقویت نیروهای مسلح، حفظ موجودیت خود است، مهم آن است که سایرین «برداشتی» مخاطره آمیز از این عمل می کنند.<sup>۱۸</sup>

در این حالت، افزایش امنیت یکی، کاهش امنیت دیگری است. بنابراین، دومی نیز دست به افزایش قدرت خود می زند و این دور باطل ادامه می یابد. نتیجه تراژیک این فرایند، مشابه نتیجه «معمای زندانی» است. به عبارت دیگر و در شرایط آنارشیک، تصمیم کشورها به دفاع از خود، تصمیمی «عقلایی» است. \* ولی با وجود افزایش کمی و کیفی قدرت نظامیشان، برداشت آنها از میزان امنیتشان سیری نزولی دارد.

اگرچه در هر دو معمای مذکور، همکاری و تشریک مساعی نتیجه بهتری را عاید هر دو طرف می کند، اما از دید نظری، «همکاری» امکان ندارد؛ زیرا به دلیل عدم اطمینان از مقاصد طرف دیگر\*\*، این ترس وجود دارد که از هر نوع اقدام به تشریک مساعی سوءاستفاده شود. موازنه قوا نتیجه این فرایند در روابط بین الملل است.

شاید بتوان به درک بهتری از تئوری موازنه قوا رسید اگر آن را در تقابل با «تئوری دو مینو»\*\*\* مطرح کرد. این دومی نیز از قدیمی ترین نظریات در روابط بین الملل است، و اولی به اصطلاح آنتی ترآن است. یکی از فرضهای اساسی در تئوری دو مینو این است که فی المثل در یک بحران سیاسی یا جنگ، پیروزی های یک طرف نه تنها موجبات افزایش قدرت آن را فراهم می کند، بلکه باعث تحکیم اراده رهبران طرف پیروز نیز می گردد. برای نمونه، فرض کنید که در یک جنگ یا بحران سیاسی، یک طرف «پیروز» شده و طرف دیگر شکست بخورد؛ اگر پس از آن، کشور مغلوب به نحوی

\* البته باید بگوییم که الزامی ندارد که تصمیم هر دو یا یکی از آنها «عقلایی» باشد. همان گونه که ذکر شد، در این خصوص بحثی نمی کنیم تا از اطالة کلام جلوگیری کرده باشیم.

\*\* این حالت در «معمای زندانی» هم وجود دارد؛ زیرا بنا بر داستان مذکور، آن دو زندانی در دو سنول مجزا و فاقد «ارتباط» با یکدیگرند.

\*\*\* Domino



موجودیت خود را حفظ کرده و حتی با وجود از دست دادن بخشی از سرزمین خود بتواند به عنوان یک واحد مستقل و حاکم باقی بماند، یکی از مهمترین اهداف رهبران کشور مغلوب این خواهد بود که به هر نحو ممکن از «شکست» خود در جنگ یا بحران آینده جلوگیری کنند. اما این درست نقطه مقابل «برداشت» رهبران کشور «پیروز» از میزان و کیفیت اراده و تصمیم همتاهایشان در کشور «مغلوب» است. چنین ترکیب خطرناکی، درجه قابل کنترل بودن بحران آینده بین آن دو را کاهش داده و این برداشت نادرست، خود باعث «اشتباه محاسبه» می شود.<sup>۱۹</sup> از این نظرگاه، فرایند موازنه قوا از تحقق شرایطی که باعث افزایش «بیش از حد» قدرت نظامی و اراده سیاسی رهبران یکی از کشورها در مقایسه با دیگری (یا دیگران) می شود، جلوگیری می کند. اما نکته اینجاست که در تئوری و در روابط سیاسی قدرتهای «تقریباً» همسنگ، الزامی ندارد که هدف اصلی، حفظ و یا برقراری موازنه قوا باشد.

برای قدرتی برتر (در مقایسه با سایرین)، یکی از بهترین راه های جلوگیری از پیامدهای «تئوری دومینو»، کمک به حفظ یا برقراری موازنه قواست. در این حالت به نظر می رسد که فرایند موازنه قوا از حالت سیستمیک آن خارج شده و منوط به اراده و خواست رهبران کشور قدرتمند (قدرتمندتر از بقیه) شده است. اما واقعیت این است که بالاخره موازنه قوا در میان قدرتهای تقریباً همسنگ، بدون دخالت آن قدرت برتر، نیز برقرار می شد. دلیل دخالت آن قدرت بزرگ آن است که مایل نیست «موازنه آتی قوا» به ضرر او تمام شود. در چنین وضعیتی، آن قدرت برتر را «متعادل کننده» می خوانند. بریتانیای کبیر در تمام طول قرن نوزدهم متعادل کننده موازنه قوا در اروپا بود.

گفتیم که فرایند و پدیده «موازنه قوا» حاصل دینامیسم «معمای امنیتی» است که به نوبه خود محصول ساخت سیستم بین المللی است. یک بار دیگر تکرار می کنیم که پویایی این فرایند ربطی به خواست رهبران کشورها ندارد. البته می توان این پدیده را رد کرد و یا از بیخ و بن منکر وجود آن شد؛ در آن صورت خود را از موهبت تقرب «واقع گرایانه» به روابط بین الملل محروم ساخته و به جای «سیاست واقعی»، به ورطه خطرناک «سیاست آرمانی» افتاده ایم. از ماکیاوولی به بعد، «منفعت و ضرورت» که به آن «دلایل دولت»<sup>۲۰</sup> نیز می گویند، در زمره مفاهیم کلیدی «سیاست واقعی» قرار گرفته و

\* balancer

\* \* raison d'état

توضیح دهنده قسمت اعظم دلایل و نتایج تحرکات واحدهای سیاسی، بویژه در صحنه بین‌المللی، است. مبالغه می‌کنیم و می‌گوییم که «ایده‌آلیسم سیاسی» تنها به درد مباحث آکادمیک می‌خورد، نه اینکه مبنای تجزیه و تحلیل روابط کشورها قرار گرفته و احتمالاً تصمیم‌گیری در خصوص مسائل سیاست خارجی را نیز بر این درک واژگون و مخدوش از دنیای خارج قرار دهند.

به هر تقدیر، نیروی محرک فرایند موازنه‌قوا در ساخت آنارشیک سیستم سیاسی بین‌المللی است. در این حد از تئوری، کشورها فقط می‌توانند در شدت و ضعف این فرایند مؤثر باشند، نه در وجود و یا عدم آن<sup>۲۰</sup>.

1. Jack C. Plano and others, *Political Science Dictionary*, Illinois: Dryden Press, Hinsdale, 1973), p.26.

۲. سیستم یک فرایافت تحلیلی و به معنای مجموعه‌ای از عناصر است که دارای رابطه‌ای مشخص و فرموله با یکدیگرند. قدم اول در تحلیل سیستمیک نظامهای تجریدی، انتزاع مجموعه‌ای از فعل و انفعالات واقعه در درون یک مجموعه است. در این نوع از تجزیه و تحلیل، از مفاهیم بدیمی چون داده، نهاده، تغییر و تبدیل، باز خورد، مرز، محیط، تقاضا، حمایت و... استفاده می‌شود که کمک شایانی به درک نحوه رفتار سیستم مفروض می‌نماید. برای اطلاعات بیشتر، رجوع شود به:

David Easton, *Framework for Political Analysis*, (New Jersey: Prentice Hall Englewood Cliffs, 1965).

۳. برای نمونه‌ای از مطالعات مدون در این مورد، رجوع شود به:

Oler Holsti, P. Terrence Hopmann, John D. Sullivan, *Unity and Disintegration in International Alliances*, (New Jersey: Comparative Studies, John Wiley & Sons, 1973).

4. K. J. Holsti, *International Politics, A Framework for Analysis*, New Delhi: Prentice Hall, 1977), p.97.

۵. بدون اغراق، این جمله سرآغاز تئوریهای روابط بین‌الملل است؛ البته زمانی که روش استنتاج از مفهومی کلی به مواردی جزئی (deduction) را برای بررسی سیستم بین‌المللی بکار گیریم.

۶. برای توضیحی اجمالی و گویا، رجوع شود به: علی اکبر ولایتی، «ماهیت روابط بین‌الملل»، *مجله سیاست خارجی*، سال اول، شماره ۲. (دی - اسفند ۱۳۶۵).

همانند نگارنده مقاله مذکور، تأکیدی دوباره بر این نظرگاه تحلیلی می‌گذاریم که از لحاظ تئوری، در صورت اقامه این دلیل که حدوث و تداوم ساخت «جنگل گونه» نظام بین‌المللی در اثر اقدام واحدهای سیاسی عضو در به وجود آوردن و اصرار آنها در نگهداری نیروهای مسلحشان بوده است، کمترین ضررش آن است که خود را محکوم به وارونه دیدن قضایا کرده‌ایم.

7. Robert C. Tucker, *The Inequality of Nations* (New York: Basic Books, 1977). Introduction.

۸. به عقیده هافمن، سیستم بین‌المللی در «وضعیت جنگ» است. توصیف واقع‌گرایانه‌تر، متعلق به بلاینی است که این سیستم را در «وضعیت جنگ بالقوه» خوانده است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- Stanley Hoffman, *The State of War*, (New York: Praeger, 1955).

- Geoffrey Blainey, *The Causes of War*, (New York: Knopf, 1973), 115.

۹. یکی از عمده‌ترین مشکلات در بررسی روابط بین‌الملل فقدان یک «تئوری عمومی» است که تمامی اثرات

متقابل سیستم بین‌المللی و واحدهای تشکیل دهنده آن را در یک مجموعه مرتبط و منطقی کنار هم آورد. چنان

نظریه‌ای می‌توانست توضیح دهد که «چرا» و «چگونه» واقعه‌ای رخ داده است و با درصد قابل اطمینانی به «آینده‌نگری» نیز بپردازد (ما عمداً واژه «آینده‌نگری» را به جای «پیشگویی» آورده‌ایم تا تئوریهای روابط بین الملل در حوزه فعالیت‌های رمالان و کف‌بینان قرار نگیرد!). به هر حال، به نسبت درجهٔ عمومیت آن نظریهٔ فرضی، حتی می‌توانستیم به «کنترل» وقایع نیز مبادرت کنیم.

اینکه در حال حاضر در علوم انسانی به طور اعم و در روابط بین الملل به طور اخص، تحقق چنین امری بسیار بعید است، نباید از میزان کوشش در جهت یافتن ابعاد مختلف و در نهایت ساخت چنین نظریه‌ای بکاهد. جوهر این مجاهدت، در پیگیری همزمان و همسنگ دو فرایند خلاصه می‌شود: اول، باید به ساخت چنین نظریه‌ای از طریق «توضیح» وقایع و پدیده‌ها کمک کنیم، و دوم، این توضیح همیشه باید بر مبنای آن «تئوری» باشد که به قول ریاضیدانها، به سمت کامل و عام شدن میل می‌کند.

به گفتهٔ والتز: «این عبارات، معماگونه‌اند؛ ولی معما نیستند. راه دیگری برای رسیدن به یک تئوری عام وجود ندارد.» به عبارت دیگر، تئوری باید راهنمای توضیح باشد و توضیح به نوبهٔ خود به بسط تئوری کمک کند. برای آگاهی از بحث جامعی در این مورد رجوع شود به:

- Kenneth N. Waltz, *Theory of International Politics*, (Massachusetts: Addison-Wesley Publishing Co., 1979).

۱۰. دولفو به ساده‌ترین وجه ممکن این حالت را توضیح داده است:

«اگر چه به کار بردن واژه اتوماتیک در معنای لغوی کامل آن نارساست و همانند این است که قائل به این باشیم که برقراری، نگهداری یا تخریب وضعیت تعادل هیچگونه ربطی به طرق انتخابی و اشتباهات بشری ندارد. با این حال عنصر مهمی از حقیقت در تئوری «اتوماتیسم» وجود دارد که حتی در حال حاضر نیز اعتبار خود را حفظ نموده است. اگر فرض کنیم که هر حکومتی عمیقاً نگران قدرت نسبی کشورهای خصم است، می‌توان نتیجه گرفت که کشور مذکور محققاً قدمهایی برای افزایش بنیة دفاعی خود در این رقابت قدرتی با دشمنان خود برداشته، و چه بسا پیشی گرفتن بر آنان را هدف خود قرار دهد. اگر عکس العمل اکثر کشورها بدین شکل باشد، صرف نظر از آنکه هدف هر دو طرف نیل به تعادل بوده، و یا طرف جسورتر در پی برتری خود باشد، تمایلی به برقراری تعادل در کل سیستم به وجود خواهد آمد.»

Arnold Wolfers, *Discord and Collaboration; Essays on International Politics*, (Baltimore: John-Hopkins Press, 1965), p.123.

۱۱. برخی از نظریه پردازان علوم سیاسی، مترادف «سیاست قدرت» (power politic) با «سیاست واقع‌گرایانه» (realpolitic) را رد می‌کنند. باور آنان این است که اگر چه هنوز هم مبارزه برای قدرت پارامتر مهمی در روابط بین الملل را تشکیل می‌دهد، ولی «واقع‌گرایانه» نیست اگر آن را تقدم اول یک واحد سیاسی در روابط خارجی به شمار آورد. هدلی بول، که شاید سخنگوی معاصر این گروه است، اذعان دارد که «تمایلی غیرقابل گریز برای موازنه قدرت» در سطح بین المللی وجود ندارد؛ بلکه نیاز تمام «بازیگران» در «حفظ نظم بین المللی» است. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

- Hedley Bull, *The Anarchical Society; a study of Order in World Politics*, (New York: Columbia University Press, 1977), p.111-12.

۱۲. به گفته ارنست هاس، چنین نگرشی به پدیده موازنه قوا، آن را تا حد یک «قانون تاریخ» ارتقا می‌دهد. هاس نیز تأکید می‌کند که مهمترین خصوصیت این «قانون» این است که تحقق آن ضرورتاً ناشی از «فصد آگاهانه» دولتمردان برای «موازنه قدرت با قدرت» نیست. برای اطلاعات بیشتر، رجوع شود به:

Ernest Hass, «The Balance of Power as Analytic Concept», in Bruce L. Sanders and Alan C. Durbin, *Contemporary International Politics*, (New York: John Wiley & Sons Inc. 1971), p. 154.

13. David V. Edwards, *International Political Analysis*. (New York: Holt, Rinehart and Winton, 1969), p. 70-71.

۱۴. باید توجه داشت که «نظام اعتقادی» (Belief System) و «نظام ارزشی» (Value System) مترادف نیستند. اولی همان «برداشت» یک فرد از واقعیات، «یعنی آنچه هست»، می باشد و دومی مجموعه ارزشهای یک فرد است که تعیین کننده حدود و ثغور «آنچه می باید باشد»، است. اما در اینجا «نظام ارزشی» را در کل به عنوان فیلتری که «داده» های خارجی به واسطه آن ارزشیابی می شوند، تعریف می کنیم. برای اطلاعات بیشتر، رجوع شود به:

Ole R. Holsti, «The Belief System and National Image: A Case Study», *Conflict Resolution*, Vol. 6, (1962).

۱۵. برای آگاهی از بهترین آثار در زمینه نقش «برداشت» (فرد تصمیم گیرنده) در سیاست خارجی، رجوع شود به:

Robert Jervis, *Perception and Misperception in International Politics* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1976).

۱۶. از سال ۱۹۱۹، مکتب «آرمان گرا» در سیاست بین الملل طرفداران فراوانی یافت. شاید بتوان شوک ناشی از میزان تلفات و خسارات وارده در جنگ جهانی اول را دلیل اصلی نضج گیری این مکتب دانست. به هر صورت، با آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۹، ناقوس مرگ اندیشه «آرمان گرا» در روابط بین الملل نیز به صدا درآمد.

17. Jack C. Plano and others, *The Dictionary of Political Analysis*, (Santa Barbara, California: ABC-CLIO, 1982), p. 114.

۱۸. البته ممکن است که این مداخله اقدام به تشکیل «ماده های نظامی کرده» و ترتیبات «امنیت دسته جمعی» (collective security) را مکتب «مجاهدتهای فرد» خود کنند. اما این به خودی خود باعث از کار انداختن دینامیزم مهمای امنیت نمی شود. این کار این فرایند بر «تحدیدهای نظامی مخالف بر رزمی گنه» زیرا تغییر در ساختار سیستم سیاسی بین الملل به وجود نیامده است.

۱۹. مثال کلاسیک این فرایند را می توان در بحرانهای سیاسی بین فدرتهای بزرگ اروپایی در یک دوره تقریباً ۱۵ ساله منتهی به جنگ جهانی اول مشاهده نمود. برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به:

Dwight E. Lee, *Europe's Crucial Years: The Diplomatic Background of World War I, 1902-1904*, (Hanover, New Hampshire: University Press of New England, 1974).

۲۰. در انتها، ذکر یک نکته ضروری به نظر می رسد؛ در این نوشته سعی در بیان اصلی ترین مباحث تئوریک موازنه قوا در انرژی ترین صورت ممکن آنها بوده است. این مباحث هنوز تا آن اندازه اعتبار خود را حفظ نموده اند که بدون بررسی و فهم آنها، امکان درک صحیح پدیده های سیاسی بین المللی وجود ندارد. ولی انتقادات مستدلی نیز به این نظریه ها وارد آمده، که بررسی آنها را به فرصت دیگری وا می گذاریم.